

## تعیین اثربخشی کارگاه آموزشی کلیشه‌های جنسیتی بر تغییر کلیشه‌های جنسیتی زنان و مردان شهر اصفهان

دکتر فاطمه بهرامی

استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان

### چکیده

کلیشه‌های جنسیتی نگرش‌هایی اند، که با مقاومت در برابر هرگونه تغییر، تکرار و بازتولید می‌شوند. این کلیشه‌های فراگیر و رایج، که شامل ذهنیت‌هایی ایستا، ثابت، و معمولاً فاقد اساس علمی اند، در ادراک ما از خود و دیگران نقشی مهم ایفا می‌کنند. هدف این پژوهش، تعیین اثربخشی کارگاه آموزشی مبتنی بر کلیشه‌های جنسیتی، بر تغییر کلیشه‌های جنسیتی زنان و مردان است. نمونه‌ها شامل ۴۵ زن و ۳۰ مرد در گروه آزمایش، و ۴۵ زن و ۳۰ مرد در گروه کنترل است، که همگی از طریق نمونه‌گیری خوشه‌یی انتخاب شدند. پرسش‌نامه‌ی مورد استفاده نیز «مقیاس باورهای مربوط به زنان» و شامل ۱۵ زیرمقیاس است که پایایی آن از طریق آلفای کرون‌باخ بر روی یک نمونه‌ی ۱۵۰ نفری، ۰/۹۲ و روایی آن از طریق هم‌بستگی با نگرش‌های بدکنشی، ۰/۸۳ تعیین شد. نتایج نشان داد که کارگاه آموزشی، بر تغییر کلیشه‌های جنسیتی در بعد جسمانی، اجتماعی، اقتصادی، جنسی (گرایش جنسی، شوخ‌طبعی جنسی، رفتار اغواگرانه)، روانی (تسلط داشتن، منفعل بودن، آسیب‌پذیر بودن، بیش هیجانی، آگاهی ظاهری)، و شناختی (رفتار غیرمنطقی، روش منطقی، قدرت تصمیم‌گیری) مؤثر بوده‌است. متغیر مستقل در زیرمقیاس تسلط داشتن و منفعل بودن، نمرات مردان را بیش از زنان، و در مورد رفتار اغواگرانه و هوش منطقی، نمرات زنان را بیش‌تر از مردان کاهش داده‌است.

### واژگان کلیدی

جنس؛ جنسیت؛ کلیشه‌های جنسیتی؛ کارگاه آموزشی؛

این پژوهش با هزینه‌ی معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان انجام شده‌است.

بین جنس<sup>۱</sup> و جنسیت<sup>۲</sup> تفاوت‌های معناداری وجود دارد که منشأ آن را باید در فرهنگ جست‌وجو کرد. جنس به تفاوت‌های زیست‌شناختی زن و مرد اشاره دارد و جنسیت، ویژگی‌های شخصیتی و روانی است که جامعه آن‌ها را تعیین می‌کند.

مفهوم جنسیت، که از معنای نر یا ماده بودن به دست می‌آید و جامعه بر زنان و مردان اطلاق می‌کند، با توجه به فرهنگ و سنت تعریف می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که جوامع گوناگون نقش‌ها و خصوصیات زنان و مردان را متفاوت و گاهی کاملاً مغایر با یکدیگر تعریف می‌کنند (تورس و روزاریو<sup>۳</sup> ۱۳۷۵). مفهوم جنسیت از جنبه‌های اولیه‌ی هویت است (راین، پروونزانو، و لوریا<sup>۴</sup> ۱۹۷۴)، که به زن، نه تنها از جنبه‌ی تفاوت‌های زیست‌شناختی با مرد، بلکه با توجه به رابطه‌ی وی با مرد و نیز نوع روابط این دو از نظر اجتماعی و ساختاری می‌نگرد (شادی‌طلب ۱۳۸۱). مسئله‌ی هویت جنسی یکی از اولین احساسات آشکار در رشد کودک است. قبل از این که کودک، ملیت، مذهب، و موقعیت اجتماعی را بشناسند، جنسیت خود را می‌شناسد و خود را با فعالیت‌های مطابق آن مرتبط می‌کند؛ بنابراین، جنسیت مفهومی اساسی است از «خود»، و همان‌طور که فوکس-جنوویس<sup>۵</sup> (۱۹۹۱) بیان می‌دارد «هویت من در واقع همان جنسیت من است».

در مورد چه‌گونه‌ی شکل‌گیری مفهوم جنسیت نظریه‌هایی متفاوت وجود دارد:

۱- نظریه‌های مربوط به اثرات پیش از تولد- با این که هورمون‌های جنسی، پیش از تولد بر هویت جنسیتی اثر عمده‌ی ندارند، ولی ظاهراً در رشد نقش‌های جنسیتی تأثیری اساسی به جا می‌گذارند. به نظر می‌رسد که آندروژن<sup>۶</sup> پیش از تولد زمینه‌ساز مردانگی باشد و پروژسترون<sup>۷</sup> نیز اثری مردانه یا زنانه‌کننده بر رفتار جنسیتی داشته باشد (هینز و کافمن<sup>۸</sup> ۱۹۹۴). این اثر به این صورت است که این هورمون‌ها، موجب سازمان‌دهی بنیادهای عصبی مغز می‌شوند و سطح بالای آندروژن، قبل از تولد، مغز را مردانه می‌سازد (مانی و ارهارت<sup>۹</sup> ۱۹۷۲). تفاوت‌های کالبدشناختی بین مغز مردان و زنان در ناحیه‌ی هیپوتالاموس<sup>۱۰</sup> نیز، با تفاوت‌های جنسی در کنش تولیدمثل مربوط است (لوی و فیووش<sup>۱۱</sup>، ۱۹۹۳).

<sup>1</sup> Sex

<sup>2</sup> Gender

<sup>3</sup> Torres, Amaryllis, Rosario del Rosario

<sup>4</sup> Rubin, Jeffrey Z, Frank J. Provenzano, and Zella Luria

<sup>5</sup> Fox-Genovese, Elizabeth

<sup>6</sup> Androgen

<sup>7</sup> Progesterone

<sup>8</sup> Hines, Melissa, and Francine R. Kaufman

<sup>9</sup> Money, John, and Anke A. Ehrhardt

<sup>10</sup> Hypothalamus

<sup>11</sup> Levy, Gary D., and Robyn Fivush



۲- **روی‌کرد روان‌کاوانه‌ی رشد اخلاقی** - براساس این نظریه، مسیرهای رشد متفاوت زنان و مردان، به مرحله‌ی رشد روانی-جنسی (مرحله‌ی فالیک<sup>۱</sup>)، که هویت جنسی را شکل می‌دهد، مربوط می‌شود. اگر دختر کار خود را با مادر همانند نکند، از نظر هویت جنسی و رشد اخلاقی دچار مشکل می‌شود (گولومبوک و فی‌ووش<sup>۲</sup> ۱۳۷۸).

۳- **نظریه‌ی یادگیری اجتماعی** - میشل و بندورا<sup>۳</sup> معتقد اند که رفتارهای نقش جنسی، مانند همه‌ی رفتارهای دیگر، از طریق یادگیری اجتماعی صورت می‌گیرد (برگرفته از گولومبوک و فی‌ووش ۱۳۷۸).

۴- **نظریه‌ی طرح‌واره‌ی جنسی (رشد شناختی<sup>۴</sup>)** - این نظریه بر این اساس استوار است که کودکان، کلیشه‌های جنسیتی را از طریق فرآیندهای ذهنی‌شان می‌آموزند. به این طبقه‌بندی‌های سازمان‌دهی‌شده که در کودکان شکل می‌گیرد طرح‌واره<sup>۵</sup> می‌گویند و طرح‌واره‌های جنسیتی یکی از کاربردی‌ترین و پرمصرف‌ترین طرح‌واره‌های کودکان است. بر طبق نظریه‌ی پیازه<sup>۶</sup>، کودکان از ۱۸ ماهگی تا هفت‌سالگی تمایل دارند به شیوه‌های ملموس تفکر کنند؛ یعنی تفکر آن‌ها بر پایه‌ی نشانه‌های واضح و ساده شکل می‌گیرد. در بیشتر جوامع، مردان و زنان، متفاوت از یک‌دیگر به نظر می‌رسند؛ متفاوت لباس می‌پوشند، مدل‌های متفاوتی دارند، و به شغل‌های متفاوتی مشغول‌اند؛ از این رو، بر طبق نظریه‌ی رشد شناختی پیازه<sup>۶</sup>، جنسیت در ذهن کودکان به‌گونه‌ی شکل می‌گیرد که کودکان به‌آسانی دو جنس را در دو طبقه‌ی جداگانه دسته‌بندی می‌کنند (بم<sup>۷</sup> ۱۹۹۳) و سپس با مشخص کردن طبقه‌بندی خود، هویت خویش را تعیین می‌سازند و این طرح‌واره‌ها را در مورد دیگران نیز به کار می‌برند. کودکان به این وسیله تلاش می‌کنند تا صفات و رفتارها را سازمان‌دهی و به دو دسته‌ی زنانه و مردانه تقسیم کنند و بدین‌ترتیب به رفتار متناسب با جنسیت خود برچسب «خوب» و به رفتارهای نامتناسب با جنسیت خود برچسب «بد» بزنند (رنزتی و کارن<sup>۸</sup> ۱۹۹۳). نظریه‌ی رشد شناختی به ما کمک می‌کند تا بهتر بفهمیم چرا کودکان کم‌سن‌وسال، تمایل شدیدی به اسباب‌بازی‌های مخصوص جنس خود دارند و دوست دارند با دوستان هم‌جنس خود بازی کنند، و این‌که چرا آن‌ها عقایدی کلیشه‌ی در مورد جنسیت دارند (کان و پالمر<sup>۹</sup> ۱۹۸۶؛ کاوان و هافمن<sup>۱۰</sup> ۱۹۸۶).

<sup>1</sup> Phallic

<sup>2</sup> Golombok, Susan, and Robyn Fivush

<sup>3</sup> Mischel, Walter, and Albert Bandura

<sup>4</sup> Theory of Cognitive Development

<sup>5</sup> Schema

<sup>6</sup> Piaget, Jean (1896-1980)

<sup>7</sup> Bem, Sandra Lipsitz

<sup>8</sup> Renzetti, Claire M., and Daniel J. Curran

<sup>9</sup> Cann, Arnie, and Susan Palmer

<sup>10</sup> Cowan, Gloria, and Charles D. Hoffman

یکی از پیش‌فرض‌های اولیه‌ی نظریه‌های طرح‌واره‌ی جنسیتی آن است که دانش جنسیتی چندبعدی است و ابعاد مشخص یا عناصر دانش مربوط به جنسیت، دربرگیرنده‌ی رفتار، مشاغل، و صفات است (مارتین<sup>۱</sup> ۱۹۹۰)؛ به این معنی که زن بودن با رفتارهای خاص (خانه‌داری) و مشاغل خاص (آموزگار مدرسه ابتدایی)، و مرد بودن نیز با رفتارها (بازی فوتبال)، نقش‌ها (پدر)، مشاغل (مهندسی)، و صفات (پرخاش‌گری) متفاوت همراه است. دانش ما، به گونه‌ی سازمان یافته‌است که صرف مواجهه با برجسب یا لقب جنسیتی، با این عناصر مربوط به جنسیت پیوند می‌خورد (مارتین ۱۹۹۰). لوی استدلال می‌کند که دانش کودکان از وقایع، بر حسب این‌که این رویدادها به زنان یا مردان مربوط می‌شود فرق می‌کند (بوستون و لوی<sup>۲</sup> ۱۹۹۱؛ لوی و فی‌ووش<sup>۳</sup> ۱۹۹۳). پژوهش‌گران دریافته‌اند که کودکان بزرگ‌تر، در مقایسه با کودکان خردسال، صفات و رفتارهای بیش‌تری را به زنان و مردان نسبت می‌دهند؛ بر پایه‌ی این امر، کودکان با افزایش سن، از نظر جنسیتی کلیشه‌ی‌تر می‌شوند، ولی درعین‌حال، کودکان بزرگ‌تر جنسیت را انعطاف‌پذیرتر از کودکان خردسال می‌بینند (سینورلا، بیگلر، و لیبن<sup>۴</sup> ۱۹۹۳).

اگر مردم قادر باشند با گرفتن اطلاعات جدید نظرات خود را تغییر دهند پس باید بتوانند کلیشه‌ها را نیز تغییر دهند. نظریه‌های شناختی در زمینه‌ی کلیشه‌ها به این نتیجه دست یافته که محتوای کلیشه‌ها قابل تغییر است (فیسک و تیلر<sup>۵</sup> ۱۹۹۱) و پژوهش‌ها نیز نشان داده‌اند که وقتی ضدکلیشه‌ها ارائه می‌شوند، کلیشه‌ها قدرت خود را از دست می‌دهند. هرچه این ضدکلیشه‌ها قوی‌تر باشند، قدرت اثرگذاری آن‌ها بیش‌تر است، مثلاً هرچه بر تعداد زنانی که با یک کلیشه‌ی خاص برخورد می‌کنند افزوده می‌شود، کلیشه قدرت خود را سریع‌تر از دست می‌دهد؛ همان‌گونه که حضور بیش از یک‌صد زن در پارلمان بخش دولتی در انتخابات ۱۹۹۷ انگلیس باعث تغییر اساسی اذهان عمومی در مورد قدرت سیاسی زنان شد (هینتون<sup>۶</sup> ۲۰۰۰).

مک‌بروم<sup>۶</sup> (۱۹۸۷) تغییر در کلیشه‌های جنسیتی را طی دوره‌ی پنج‌ساله در سه گروه از آزمودنی‌ها بررسی کرد. در یکی از گروه‌ها دانشجویانی بودند که در سال ۱۹۷۴ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده و در آغاز مطالعه ۲۲ساله بودند. در گروه دوم، فارغ‌التحصیلان دانشگاه در سال ۱۹۶۴ بودند، که در آغاز مطالعه ۳۲ سال داشتند، و گروه سوم متشکل از افرادی بود

<sup>1</sup> Martin, Susan E.

<sup>2</sup> Boston, Martha B., and Gary D. Levy

<sup>3</sup> Signorella, Margaret L., Rebecca S. Bigler, and Lynn S. Liben

<sup>4</sup> Fiske, Susan T., and Shelley E. Taylor

<sup>5</sup> Hinton, Perry R.

<sup>6</sup> McBroom, William H.



که در سال ۱۹۵۴ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بودند و در آغاز مطالعه ۴۲ ساله بودند. تمام آزمودنی‌ها در سال ۱۹۷۵ به پرسش‌نامه‌یی که میزان اعتقاد و موافقت آن‌ها را نسبت به کلیشه‌های جنسیتی نشان می‌داد، جواب دادند و مجدداً همان پرسش‌نامه را در سال ۱۹۸۰ پر کردند. بر اساس پاسخ‌های آزمودنی‌ها، مردان بیش از زنان با کلیشه‌ها موافق بودند که در طی این پنج سال، کلیشه‌سازی مردانی که مزدوج باقی مانده بودند و نیز هر سه گروه زنان، کاهش‌های معناداری را نشان دادند. این کاهش به‌خصوص درباره‌ی زنانی که در این مدت ازدواج کرده یا وارد بازار کار شده بودند، چشمگیر بود؛ بنابراین زنان احتمالاً بیش‌تر از مردان در کلیشه‌های تعیین‌شده‌ی فرهنگی تردید می‌کنند و افزون‌بر آن تجربه‌های زندگی نیز ممکن است برخی باورهای کلیشه‌یی را زیر سؤال ببرد. روبه‌رو شدن زنان از ازدواج کرده‌یی که وارد بازار کار شده‌اند با انتظاراتی که از زنان می‌رود، ممکن است منجر به بررسی مجدد باورهای فرهنگی شود؛ هم‌چنین مردانی که متأهل باقی می‌مانند در فرآیند گفت‌وگو و مذاکره در یک رابطه‌ی صمیمانه‌ی بلندمدت با احتمال بیش‌تری باورهای سنتی خود را زیر سؤال می‌برند.

هدف این پژوهش بررسی تأثیر استفاده از کارگاه آموزشی در تغییر کلیشه‌های جنسیتی در زنان و مردان است.

### روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، نیمه‌تجربی و از نوع پیش‌آزمون-پس‌آزمون با گروه کنترل است. نمودار طرح پژوهشی در جدول ۱ دیده می‌شود.

جدول ۱- نمودار طرح پژوهشی

گروه	جنس	تعداد	گزینش تصادفی	اجرای پیش‌آزمون	اجرای متغیر مستقل	اجرای پس‌آزمون
گروه آزمایش	مرد	۳۰	R	T1	X	T2
	زن	۴۵	R	T1	X	T2
گروه کنترل	مرد	۳۰	R	T1	-	T2
	زن	۴۵	R	T1	-	T2

## فرضیه‌های پژوهش

- ۱- کارگاه آموزشی کلیشه‌های جنسیتی در کاهش باورهای کلیشه‌ی فیزیولوژی، اجتماعی، اقتصادی، جنسی، روانی، و شناختی مؤثر است.
- ۲- بین جنسیت و اثربخشی کارگاه آموزشی رابطه وجود دارد.

## جامعه‌ی آماری

جامعه‌ی آماری شامل کلیه‌ی زنان و مردان شهر اصفهان است. به‌منظور انجام پژوهش، تعداد ۹۵ نفر زن و ۶۰ نفر مرد به‌طور تصادفی از بین والدین دانش‌آموزان دبیرستان‌های ۵ ناحیه‌ی شهر اصفهان انتخاب شدند و به‌طور تصادفی در دو گروه آزمایش (۴۵ زن و ۳۰ مرد) و کنترل (۴۵ زن و ۳۰ مرد) توزیع شدند. اثر متغیرهای شغل، تحصیلات، و سن نیز به‌طور جداگانه از طریق تحلیل واریانس مورد مطالعه قرار گرفتند.

ابزار جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش، پرسش‌نامه‌ی کلیشه‌های جنسیتی و «مقیاس باورهای مربوط به زنان»<sup>۱</sup> (بلک و اسنل<sup>۲</sup> ۱۹۸۹) است. این پرسش‌نامه شامل ۷۵ سؤال با طیف لیکرت از بسیار موافقم تا بسیار مخالفم، و شامل ۶ زیرمقیاس زیر است:

- ۱- بعد جسمانی (فیزیولوژیک)؛
- ۲- بعد اجتماعی؛
- ۳- بعد اقتصادی؛
- ۴- بعد جنسی (گرایش جنسی، شوخ‌طبعی جنسی، رفتار اغواگرانه‌ی جنسی)؛
- ۵- بعد روانی (تسلط داشتن، منفعل بودن، آسیب‌پذیر بودن، بینش هیجانی، آگاهی ظاهری)؛

۶- بعد شناختی (رفتار غیرمنطقی، روش منطقی، قدرت تصمیم‌گیری).

روایی این پرسش‌نامه از طریق هم‌بستگی با نگرش‌های ناکارآمدی پاور و همکاران<sup>۳</sup> (۱۹۹۴)، ۰/۹۲ به دست آمد و پایایی آن نیز از طریق آلفای کرون‌باخ بر روی ۱۵۰ نفر، از پایایی مطلوبی برخوردار بود ( $\alpha > 0/70$ ). روش تجزیه و تحلیل اطلاعات، آمار توصیفی و استنباطی تحلیل کوارینانس بود.

برنامه‌ی آموزش شامل ۸ جلسه‌ی ۲ ساعته بود که به صورت کارگاه آموزشی و با مشارکت فعال شرکت‌کنندگان اجرا شد و در آن‌ها موارد زیر مورد بحث قرار گرفت:

<sup>1</sup> Beliefs about Women Scale (BAWS)

<sup>2</sup> Belk, Sharyn S., and William E. Snell, Jr.

<sup>3</sup> Power, M. J., R. Katz, P. McGuffin, C. F. Duggan, D. Lam, and A. T. Beck



- ۱- جنس، جنسیت، کلیشه‌های جنسیتی؛
- ۲- نقش باورها در رفتار، احساس، و ارتباط متقابل بین آن‌ها؛
- ۳- عوامل مؤثر در شکل‌گیری کلیشه‌های جنسیتی؛
- ۴- شناخت کلیشه‌های جنسیتی متداول و دسته‌بندی آن‌ها؛
- ۵- پایه‌ی علمی تفاوت‌های بین دو جنس از دیدگاه بیولوژی و فیزیولوژی؛
- ۶- عوامل مؤثر بر تغییر کلیشه‌های جنسیتی؛
- ۷- کارآفرینی و مشارکت زنان؛
- ۸- ارائه‌ی روی‌کردی عملی برای به‌کارگیری یافته‌های مربوط به کلیشه‌ها.

## نتایج

رضیه‌ی اول پژوهش در مورد تعیین اثربخشی کارگاه آموزشی در تغییر کلیشه‌های جنسیتی بود، که یافته‌ها به تفکیک نوع کلیشه‌ها در پی آمده‌است.

جدول ۲- تحلیل کواریانس باورهای کلیشه‌ی دو گروه آزمایش و کنترل

منبع	متغیر وابسته	مجموع مجزورات آزادی	درجه	مجدور میانگین‌ها	F	معناداری	مجدور اتا	توان آماری
بعد فیزیولوژیک	پس‌آزمون	۱۳۹/۰۶۷	۱	۱۳۹/۰۶۷	۳۴/۱۱۷	۰/۰۰	۰/۲۰۷	۱/۰۰
بعد اجتماعی	پس‌آزمون	۱۷۱/۸۱۹	۱	۱۷۱/۸۱۹	۳۱/۷۹۲	۰/۰۰	۰/۱۹۵	۱/۰۰
بعد اقتصادی	پس‌آزمون	۸۲/۷۷۱	۱	۸۲/۷۷۱	۱۴/۳۸۳	۰/۰۰	۰/۰۹۹	۰/۹۶۴

همان‌طور که جدول ۲ نشان می‌دهد، تفاوت مشاهده‌شده بین میانگین‌های گروه آزمایش (۱/۰۵۳-) و گروه کنترل (۰/۴۹۳)، در کلیشه‌های جنسیتی فیزیولوژیک معنادار است ( $p=0/000$ )؛ یعنی استفاده از شیوه‌های کارگاه آموزشی در تغییر بعد فیزیولوژیک کلیشه‌های جنسیتی مؤثر بوده‌است. بین میانگین‌های گروه آزمایش (۴/۰۰) در بعد اجتماعی و گروه کنترل (۲/۱۲۰)، تفاوت معناداری وجود دارد ( $p=0/000$ )؛ بنابراین استفاده از شیوه‌های کارگاه آموزشی بر تغییر باورهای کلیشه‌ی جنسیتی زنانه در بعد اجتماعی مؤثر بوده‌است. بین میانگین‌های گروه آزمایش (۱/۲۲۷-) و گروه کنترل (۰/۶۶۷-) در کلیشه‌های جنسیتی اقتصادی تفاوت معناداری وجود دارد ( $p=0/000$ )؛ پس آموزش توانسته‌است کلیشه‌های جنسیتی در بعد اقتصادی را نیز کاهش بدهد.

جدول ۳- تحلیل کوواریانس باورهای کلیشه‌ی در بعد جنسی در دو گروه آزمایش و کنترل

منبع	متغیر وابسته	مجموع مجذورات	درجه آزادی	مجدور میانگین‌ها	F	معناداری	مجدور اتا	توان آماری
گرایش جنسی	پس‌آزمون	۴۴/۵۶۴	۱	۴۴/۵۶۴	۱۳/۲۹۶	۰/۰۰۰	۰/۰۹۲	۰/۹۵۱
شوخطبعی جنسی	پس‌آزمون	۲۱۲/۸۱۵	۱	۲۱۲/۸۱۵	۳۶/۵	۰/۰۰۰	۰/۲۱۸	۱/۰۰
رفتار اغواگرانه	پس‌آزمون	۲۲۴/۰۰۸	۱	۲۲۴/۰۰۸	۲۸/۲۰۹	۰/۰۰	۰/۱۷۷	۱/۰۰

**جدول ۳** نشان می‌دهد که تفاوت مشاهده‌شده بین میانگین‌های گروه آزمایش (۰/۵۶۰) و گروه کنترل (۱/۵۲۰) در گرایش جنسی، گروه آزمایش (۰/۸۶۷-) و گروه کنترل (۱/۱۷۳) در شوخطبعی جنسی، و گروه آزمایش (۰/۷۸۶-) و گروه کنترل (۱/۱۰۷) در رفتار اغواگرانه معنادار است و در تمام موارد میانگین گروه آزمایش کمتر از کنترل بوده‌است؛ بنابراین استفاده از شیوه‌ی کارگاه‌های آموزشی بر تغییر باورهای کلیشه‌ی جنسیتی زنان در تمام زیرمقیاس‌های بعد جنسی مؤثر بوده‌است.

جدول ۴- تحلیل کوواریانس کلیشه‌ی جنسیتی در بعد روانی در دو گروه آزمایش و کنترل

منبع	متغیر وابسته	مجموع مجذورات	درجه آزادی	مجدور میانگین‌ها	F	معناداری	مجدور اتا	توان آماری
تسلط داشتن	پس‌آزمون	۱۴۸/۹۷۴	۱	۱۴۸/۹۷۴	۳۱/۰۸۴	۰/۰۰	۰/۱۹۲	۱/۰۰
منفعل بودن	پس‌آزمون	۱۹۹/۳۴۴	۱	۱۹۹/۳۴۴	۲۹/۲۰۹	۰/۰۰	۰/۱۸۲	۱/۰۰
آسیب‌پذیر بودن	پس‌آزمون	۲۹۳/۴۶۷	۱	۲۹۳/۴۶۷	۴۲/۴۲	۰/۰۰	۰/۲۴۳	۱/۰۰
بینش هیجانی	پس‌آزمون	۷۳/۹۳۴	۱	۷۳/۹۳۴	۱۷/۷۳۶	۰/۰۱	۰/۰۸۹	۰/۹۴۳
آگاهی ظاهری	پس‌آزمون	۱۱۶/۲۷۸	۱	۱۱۶/۲۷۸	۲۳/۸۶۵	۰/۰۰	۰/۲۱۸	۰/۹۹۸
گرایش اخلاقی	پس‌آزمون	۱۴/۵۵۶	۱	۱۴/۵۵۶	۲/۲۲۱	۰/۱۳۹	۰/۰۱۷	۰/۳۱۶

**جدول ۴** نشان می‌دهد که تفاوت مشاهده‌شده بین میانگین‌های به‌دست‌آمده در گروه آزمایش (۰/۸۲۷-) و گروه کنترل (۰/۵۷۳) در تسلط داشتن، در گروه آزمایش (۰/۱۶۰) و گروه کنترل (۲/۰۶۷) در منفعل بودن، در گروه آزمایش (۰/۲۸۰-) و گروه کنترل (۲/۶۶۷) در آسیب‌پذیر بودن، در گروه آزمایش (۱/۱۸۷) و گروه کنترل (۲/۶۸۰) در بینش هیجانی، و در گروه آزمایش (۲/۱۶۰) و گروه کنترل (۳/۴۶۷) در آگاهی ظاهری معنادار است. تنها بین میانگین گروه آزمایش (۳/۲۱۳-) و گروه کنترل (۱/۸۰۰-) در گرایش اخلاقی تفاوت معناداری مشاهده نشده‌است ( $p > ۰/۰۵$ )، که نشان می‌دهد استفاده از شیوه‌های کارگاه‌های آموزشی بر تغییر باورهای کلیشه‌ی جنسیتی در تمام زیرمقیاس‌های بعد روانی به‌استثنای گرایش اخلاقی مؤثر بوده‌است.





جدول ۵- تحلیل کوواریانس باورهای کلیشه‌ی زنانه در بعد شناختی در دو گروه آزمایش و کنترل

منبع	متغیر وابسته	مجموع مجزورات	درجه آزادی	مجدور میانگین‌ها	F	معناداری	مجدور اتا	توان آماری
روش منطقی	پس‌آزمون	۱۱۵/۰۵۱	۱	۱۱۵/۰۵۱	۳۹/۲۸۲	۰/۰۰	۰/۲۳۱	۱/۰۰
قدرت تصمیم‌گیری	پس‌آزمون	۹۳/۲۶۲	۱	۹۳/۲۶۲	۲۰/۶۴۲	۰/۰۰	۰/۱۳۶	۰/۹۹۵
رفتار غیرمنطقی	پس‌آزمون	۱۴۶/۹۸۵	۱	۱۴۶/۹۸۵	۲۵/۱۰۸	۰/۰۰	۰/۱۵۰	۰/۹۹۸

جدول ۵ نشان می‌دهد که تفاوت مشاهده‌شده بین میانگین‌های گروه آزمایش و گروه کنترل (۲/۸۸۰-) و گروه کنترل (۱/۵۸۶-) در روش منطقی، گروه آزمایش (۱/۰۴۰-) و گروه کنترل (۰/۵۷۳) در قدرت تصمیم‌گیری، و گروه آزمایش (۳/۱۶-) و گروه کنترل (۱/۵۵) در رفتار غیرمنطقی معنادار است؛ بنابراین استفاده از شیوه‌ی کارگاه آموزشی می‌تواند بر تغییر باورهای کلیشه‌ی جنسیتی در تمام زیرمقیاس‌های بعد شناختی مؤثر باشد. فرضیه‌ی سوم پژوهش این است که بین جنسیت و اثربخشی کارگاه آموزشی ارتباط وجود دارد. جدول ۶، یافته‌های مربوط به این فرضیه را بررسی می‌کند.

جدول ۶- تحلیل واریانس زیرمقیاس‌های کلیشه‌های جنسیتی براساس تعامل جنس و گروه

منبع	متغیر وابسته (پس‌آزمون)	مجموع مجزورات	درجه آزادی	مجدور میانگین‌ها	F	معناداری	مجدور اتا	توان آماری
روش منطقی	باورهای کلیشه‌ی فیزیولوژیکی	۴/۱۱	۱	۴/۱۱	۱/۲۳	۰/۲۷	۰/۰۰۹	۰/۱۹
	باورهای کلیشه‌ی اجتماعی	۲/۸۹۶	۱	۲/۸۹۶	۰/۰۰۵	۰/۹۴	۰/۰۰۰	۰/۰۵۱
	باورهای کلیشه‌ی اقتصادی	۴/۷۸۵	۱	۴/۷۸۵	۰/۸۳	۰/۳۶۴	۰/۰۰۶	۰/۱۵
روش غیرمنطقی	گرایش جنسی	۴/۱۱	۱	۴/۱۱	۱/۲۲۵	۰/۲۷	۰/۰۰۹	۰/۱۹۶
	شوخی طبیعی جنسی	۰/۷۱	۱	۰/۷۱	۱/۷۳	۰/۱۹	۰/۰۱۳	۰/۲۶
	رفتار اغواگرانه‌ی جنسی	۴۵/۴۷	۱	۴۵/۴۷	۵/۷۳	۰/۰۱۸	۰/۰۴۲	۰/۶۶
قدرت تصمیم‌گیری	تسلط داشتن	۲۴/۳۴۶	۱	۲۴/۳۴۶	۵/۰۸	۰/۲۶	۰/۰۳۷	۰/۶۱
	منفعل بودن	۴۲/۲۴	۱	۴۲/۲۴	۶/۱۹	۰/۰۱۴	۰/۰۰۵	۰/۶۹۵
	آسیب‌پذیر بودن	۰/۹۷۹	۱	۰/۹۷۹	۰/۱۴	۰/۷۱	۰/۰۰۱	۰/۰۶۶
	بینش هیجانی	۱/۲۸۶	۱	۱/۲۸۶	۰/۰۰۲	۰/۹۶	۰/۰۰۰	۰/۰۵
	آگاهی ظاهری	۴/۷۱	۱	۴/۷۱	۱/۱۵۵	۰/۲۸۵	۰/۰۱۳	۰/۰۴۶
	گرایش اخلاقی	۰/۹۷۹	۱	۰/۹۷۹	۰/۱۴	۰/۷۱	۰/۰۰۱	۰/۰۶۶
رفتار غیرمنطقی	روش منطقی	۵۵/۳	۱	۵۵/۳	۱۸/۸۸	۰/۰۰۰	۰/۱۲۶	۰/۹۹۱
	قدرت تصمیم‌گیری	۱۶/۶۹	۱	۱۶/۶۹	۳/۶۹۶	۰/۰۵۷	۰/۰۲۷	۰/۴۸
	رفتار غیرمنطقی	۴/۱۲	۱	۴/۱۲	۰/۶۴۸	۰/۴۲	۰/۰۰۵	۰/۱۳

همان‌طور که مشاهده می‌شود، بین گروه و جنس در ابعاد فیزیولوژیکی، اجتماعی، و اقتصادی، تعامل معناداری وجود ندارد ( $p > 0.05$ ) و در بعد روانی در زیر مقیاس‌های تسلط داشتن ( $F = 5.08$ ;  $p = 0.026$ ) و منفعل بودن ( $F = 6.19$ ;  $p = 0.014$ )، و در بعد

جنسی در زیرمقیاس رفتار اغواگرانه ( $F = ۵/۳۷$ ؛  $p = ۰/۰۱۸$ ) بین جنس و گروه تعامل وجود دارد. متغیر مستقل در زیرمقیاس تسلط داشتن، میانگین نمرات مردان ( $-۰/۹۳$ ) را بیش‌تر از زنان ( $-۰/۷۵۶$ ) کاهش داده‌است. در زیرمقیاس منفعل بودن، متغیر مستقل، میانگین نمرات مردان ( $-۰/۴۰۰$ ) را بیش‌تر از زنان ( $۰/۵۳۳$ ) و در مورد رفتار اغواگرانه، میانگین نمرات زنان ( $-۱/۰۴۴$ ) را بیش‌تر از مردان ( $-۰/۴۰۰$ ) کاهش داده‌است. در بعد باورهای شناختی نیز فقط در بعد هوش منطقی ( $F = ۱۸/۸۸$ ؛  $p = ۰/۰۰۰$ ) بین جنس و گروه تعامل وجود دارد و متغیر مستقل در مورد هوش منطقی، نمرات زنان ( $-۳/۳۵۶$ ) را بیش از مردان ( $-۲/۱۶۷$ ) کاهش داده‌است.

### بحث و نتیجه‌گیری

نتایج نشان داد که استفاده از کارگاه‌های آموزشی بر تغییر کلیشه‌های جنسیتی، یعنی بر کاهش باورهای کلیشه‌ی در بعد فیزیولوژیک، اجتماعی، اقتصادی، جنسی، روانی (در تمام زیرمقیاس‌ها به‌استثنای گرایش اخلاقی)، و بر تمام زیرمقیاس‌های بعد شناختی مؤثر بوده‌است، نتایج این پژوهش با پژوهش مک‌بروم (۱۹۸۷)، که نشان داد کلیشه‌های جنسیتی قابل تغییر اند، اما این کلیشه‌ها در مردان بیش از زنان است، نیز هم‌خوان است. فیسک و تیلر (۱۹۹۱) معتقد اند که مردم قادر به گرفتن اطلاعات جدید اند و از طریق آن می‌توانند کلیشه‌ها را تغییر بدهند.

وقتی که افراد در آموزش، با واقعیت‌های مربوط به شرایط فیزیولوژیکی دو جنس، از لحاظ علمی، آشنا می‌شوند و درمی‌یابند که بسیاری از تفاوت‌هایی که آن‌ها به دو جنس نسبت می‌دهند، به جای آن که یک ویژگی جسمی باشد، بیش‌تر یک اعتقاد شناختی است که به‌وسیله‌ی نسل قبل و از طریق گفت‌وگو، شیوه‌ی برخورد، و رفتار آن‌ها منتقل شده‌است بهتر می‌توانند کلیشه‌های جنسی را از واقعیت دو جنس متمایز سازند؛ مثلاً تفاوت‌هایی را افراد به ساختار مغز دو جنس نسبت می‌دهند و تصور می‌کنند که حجم مغز زنان به‌گونه‌ی است که آن‌ها را از لحاظ هوشی، حافظه، و یادگیری، ضعیف‌تر از مردان می‌سازد، و یا این مسئله را که توانایی پسران در یادگیری ریاضی بیش‌تر از دختران است، هیچ پژوهشی تأیید نکرده‌است (هاید و لین<sup>۱</sup>، ۱۹۸۸). در زمینه‌ی اجتماعی نیز پژوهش‌ها نشان داد که تفاوت‌های مربوط به توانایی کلامی دختران و پسران بسیار ناچیز است و تنها در مواردی زنان قدرت کلامی بیش‌تری دارند (همان)؛ هم‌چنین در مورد تفاوت‌های روانی مثل پرخاش‌گری، که

<sup>۱</sup> Hyde, Janet Shibley, and Marcia C. Linn



بیش‌تر به مردان نسبت می‌دهند، بندورا طی پژوهشی نشان داد که این ویژگی‌ها، ذاتی نیستند و در اثر یادگیری ایجاد می‌شوند. در مورد عاطفی‌تر بودن دختران نیز فابس و مارتین<sup>۱</sup> (۱۹۹۱) نشان دادند که در ابتدای تولد، ابراز عواطف بین پسران و دختران تفاوتی نمی‌کند و این شیوه‌ی رفتاری بزرگسالان است که دختران را عاطفی‌تر پرورش می‌دهد و در بعد اقتصادی نیز زنان می‌توانند قدرت رهبری و مدیریت خوبی داشته‌باشند.

می‌توان با ارائه‌ی ضد کلیشه‌ها، قدرت کلیشه‌ها را ضعیف ساخت، مثلاً وجود زنان قدرت‌مند، کلیشه‌ی ضعف زنان و منفعل بودن آن‌ها را دچار تغییر می‌سازد؛ بنابراین در آموزش، با ارائه‌ی ضد کلیشه‌ها و یافته‌های علمی، اعتقاد به کلیشه‌ها سست، و باورهای منطقی‌تر جای‌گزین می‌شود. در نتایج پژوهش حاضر مشاهده شد که اثر آموزش در بعد روانی، در زیرمقیاس‌های تسلط داشتن و منفعل بودن، متفاوت بوده و آموزش توانسته‌است نمرات مردان را بیش از زنان کاهش بدهد. پژوهش‌گر در طی اجرای آموزش مشاهده کرد که برخی از زنان شرکت‌کننده، در تغییر باورهای کلیشه‌ی خود، مقاومت نشان می‌دهند و تمایل دارند که مردان را برتر از زنان بدانند. پس از بحث و گفت‌وگو با کل شرکت‌کنندگان، به‌خصوص افراد مصر، این نتیجه حاصل شد که زنان از قوی‌تر شدن و باور به قوی بودن، اجتناب می‌کنند؛ زیرا در این صورت، افزون‌بر وظایف سنگینی که اکنون انجام می‌دهند، مجبور می‌شوند وظایف بیش‌تری را نیز به عهده بگیرند. آن‌ها یاد گرفته‌اند که از لحاظ عاطفی، تکیه کردن به مردی که با او زندگی می‌کنند، را دوست بدانند؛ هرچند از لحاظ اقتصادی دارای درآمد باشند؛ درواقع این مقاومت، خود به دلیل وجود کلیشه و طرح‌واره‌ی دیگری است، که بیان‌گر آن است که مرد بودن یعنی قوی بودن و این قدرت می‌تواند جسمانی، مالی، و یا حاصل موقعیت شغلی باشد. زنان، مردان ضعیف‌تر از خود را نمی‌توانند دوست داشته‌باشند؛ زیرا نمی‌توانند او را در طرح‌واره‌ی مربوط به تعریف مرد-زن قرار بدهند. با بررسی طرح‌واره‌ی شرکت‌کنندگان در مورد مفاهیم اساسی مرد-زن، این نکته تأیید شد که زنان به این دلیل نمی‌خواستند قدرت‌مندی و تسلط را بپذیرند که بتوانند احساس کنند مردشان موجودی قوی‌تر و قابل‌اتکا است. این نتیجه با پژوهش گولومبوک و فیووش (۱۳۷۸) نیز هم‌خوان است؛ پژوهش آنان بیان می‌کند مادران هرقدر بخواهند که با فرزند خود از هر دو جنس یکسان برخورد کنند، اما باز ناخودآگاه کلیشه‌های جنسیتی را به کار می‌برند که مانع برخورد یکسان آن‌ها با دختر و پسرشان می‌شود.

<sup>۱</sup> Fabes, Richard A., and Carol Lynn Martin

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که زنان، کلیشه‌های جنسیتی رفتار اغواگرانه در بعد جنسی، و هوش منطقی در بعد شناختی را بیش‌تر از مردان تغییر داده‌اند؛ یعنی آموزش در تغییر این زیرمقیاس‌ها تأثیر بیش‌تری بر زنان داشته‌است و شاید دلیل آن این است که این دو کلیشه توهینی آشکار به جنس زن است که او را نادان‌تر از مرد و دارای رفتاری عشوه‌گرانه و فریب‌آمیز می‌داند. زنان، که قرن‌ها زیر سلطه بوده‌اند، نظرات و باورهای آن‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌است، و بیش از آن‌که به‌عنوان یک انسان مستقل نگریسته‌شوند به‌عنوان شیئی جنسی مورد توجه قرار گرفته‌اند، دیگر نمی‌خواهند ناآگاه، غیرمنطقی، و افرادی با برداشت‌های سطحی به نظر برسند؛ بنابراین، آموزش توانسته‌است به زنان، بیش از مردان، در تغییر این دو کلیشه کمک کند.

نتایج قابل‌استفاده در این پژوهش شامل موارد زیر است:

۱- مرد و زن از نظر بیولوژیکی متفاوت اند. زنان، مغز زنانه و مردان مغز مردانه دارند و برای این‌که جنس زن و جنس مرد شناخته‌شود باید به‌طور علمی این ویژگی‌ها را آموزش داد.

۲- برای از بین بردن کلیشه‌های جنسیتی، ابتدا باید واقعیت‌های علمی را، که طبیعت زن و مرد را از یک‌دیگر متمایز می‌سازد، در اختیار مردان و زنان قرار داد تا آن‌چه را که قالبی و کلیشه‌یی است، از ویژگی‌های واقعی خود متمایز سازند.

۳- به زنان و مردان باید آموخت که با وجود تفاوت در جنس، هر دو انسان اند و توانایی لازم برای کسب رشد و معرفت را دارند. چنان‌چه مولوی می‌فرماید:

«میل اندر مرد و زن از آن نهاد

تا بقا یابد جهان ز این اتحاد.

روز و شب ظاهر دو ضد و دشمن اند،

لیک هر دو یک حقیقت می‌تند.»

و باید از هر جنس انتظارات متناسب با خودش را داشت:

«هر کسی را بهر کاری ساختند،

میل آن را در دل‌اش انداختند.»



## منابع

- تورس، آماری‌لیس، و روزاریو دل روزاریو. ۱۳۷۵. جنسیت و توسعه. برگردان جواد یوسفیان. تهران: نشر بانو.
- نسادى‌طلب، زاله. ۱۳۸۱. توسعه و چالش‌های زنان ایران. تهران: قطره.
- گولوم‌بوک، سوزان، و رایین فی‌ووش. ۱۳۷۸. رشد جنسیت. برگردان مهرناز شهرآرای. تهران: ققنوس.
- Bem, Sandra Lipsitz. 1993. *The Lenses of Gender: Transforming the Debate on Sexual Inequality*. New Haven, CT, USA: Yale University Press.
- Belk, Sharyn S., and William E. Snell, Jr. 1989. "Stereotypic Beliefs about Women as Moderators of Stress-Distress Relationships." *Journal of clinical psychology* 45(4):665-672.
- Boston, Martha B., and Gary D. Levy. 1991. "Changes and Differences in Preschoolers' Understanding of Gender Scripts." *Cognitive Development* 6(4):417-432.
- Cann, Arnie, and Susan Palmer. 1986. "Children's Assumptions about the Generalizability of Sex-Typed Abilities." *Sex Roles* 15(9):551-558.
- Cowan, Gloria, and Charles D. Hoffman. 1986. "Gender Stereotyping in Young Children: Evidence to Support a Concept-Learning Approach." *Sex Roles* 14(3-4):211-224.
- Fabes, Richard A., and Carol Lynn Martin. 1991. "Gender and Age Stereotypes about Emotionality." *Personality and Social Psychology Bulletin* 17(5):532-540.
- Fiske, Susan T., and Shelley E. Taylor. 1991. *Social Cognition*. New York, NY, USA: McGraw-Hill.
- Fox-Genovese, Elizabeth. 1991. *Feminism without Illusions: A Critique of Individualism*. Chapel Hill, NC, USA: University of North Carolina Press.
- Hines, Melissa, and Francine R. Kaufman. 1994. "Androgen and the Development of Human Sex-Typical Behavior: Rough-and-Tumble Play and Sex of Preferred Playmates in Children with Congenital Adrenal Hyperplasia (CAH)." *Children Development* 65(4):1042-1053.
- Hinton, Perry R. 2000. *Stereotypes, Cognition, and Culture*. Hove, East Sussex: Psychology Press.
- Hyde, Janet Shibley, and Marcia C. Linn. 1988. "Gender Differences in Verbal Ability: A Meta-Analysis." *Psychological Bulletin* 104(1):53-69.
- Levy, Gary D., and Robyn Fivush. 1993. "Scripts and Gender: A New Approach for Examining Gender Role Development." *Developmental Review* 13(2):126-146.
- Martin, Susan E. 1990. *On the Move? A Report on the Status of Women in Policing*. Washington, DC, USA: The Police Foundation.
- McBroom, William H. 1987. "Longitudinal Changes in Sex Role Orientations: Differences between Men and Women." *Sex Roles* 16(9-10):439-451.
- Money, John, and Anke A. Ehrhardt. 1972. *Man and Woman, Boy and Girl: Differentiation and Dimorphism of Gender Identity from Conception to Maturity*. Baltimore, MD, USA: The Johns Hopkins University Press.
- Power, M. J., R. Katz, P. McGuffin, C. F. Duggan, D. Lam, and A. T. Beck. 1994. "The Dysfunctional Attitude Scale (DAS): A Comparison of Forms A and B and Proposals for a New Subscaled Version." *Journal of Research in Personality* 28(3):263-276.

- Renzetti, Claire M., and Daniel J. Curran. 1993. *Women, Men, and Society*. 5<sup>th</sup> Edition. Boston, MA, USA: Allyn and Bacon.
- Rubin, Jeffrey Z, Frank J. Provenzano, and Zella Luria. 1974. "The Eye of the Beholder: Parent's Views on Sex of Newborns." *American Journal of Orthopsychiatry* 44(4):512–519.
- Signorella, Margaret L., Rebecca S. Bigler, and Lynn S. Liben. 1993. "Developmental Differences in Children's Gender Schemata about Others: A Meta-Analytic Review." *Developmental Review* 13(2):147–183.

## نویسنده

## دکتر فاطمه بهرامی،

استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان  
dr.f.bahrmi@edu.ui.ac.ir

دانش‌آموخته‌ی دکتری مشاوره‌ی خانواده، دانشگاه علامه طباطبائی.  
پژوهش‌های وی در زمینه‌های زوج درمانی و مشاوره، خانواده‌درمانی، و نظریه‌های فراشناخت است.  
وی دو سال مشاور دانشگاه اصفهان در امور زنان بوده و در این دوره چندین پژوهش و کارگاه آموزشی داشته‌است.